



کودک و نوجوان

کتاب ماه

ماهنامه تخصصی
اطلاع رسانی
و نقد و بررسی کتاب

شماره اول، فصلنامه ایران ۱۳۷۶، پورتال یا پیچم رجب ۱۳۸۵، خرداد ۱۳۸۷، شماره ۱۱، فصلنامه پیچم، مهر ۱۳۸۷

یادداشت ماه
کتاب، مادر تمامی معارف بشری است و در عصر اطلاعات و فراگیری ارتباطات، اطلاع رسانی و پژوهش در حوزه کتاب از حیاتی ترین و بدیهی ترین اشکال و کاربردهای ارتباطی است. کتاب کودک و نوجوان با تمام افت و خیزهایش از پیشروترین، برترین و سالم ترین گونه های نشر کتاب در ایران است و با وجود رکو دنیسی سالهای اخیر هنوز ادبیات کودک و نوجوان ما مایه امیدواری است.

نشریه های که همزمان با ایام برکت ماه رجب و در آستانه ولادت امیر مومنان (ع) به محضر مبارک شما پیشکش می شود بر پایه این اعتقاد شکل گرفته که یکی از کاستی های اساسی در چرخه تولید و تاثیر کتابهای کودکان، فقدان نظامی سازماندهی و روزانه در عرصه اطلاع رسانی است. ضعف اطلاع رسانی آثار منفی متعددی بر مراحل سفارش، تولید، توزیع، فروش و بررسی علمی و کاربردی کتابها به همراه دارد و این نشریه امید دارد با عنایت حضرت حق و مساعدت و راهنمایی کارشناسان بزرگوار عرصه ادبیات و نشر و تعلیم و تربیت، گامی هر چند کوچک در جبران این نقصان بردارد.

این نشریه ضمن ارائه فهرست کلیه کتابهای منتشر شده در حیطه کتاب کودک و نوجوان، درج چکیده ای توصیفی از هر یک از کتابها، طبقه بندی کتب بر اساس تقسیم بندی علمی کتابداری و اطلاع رسانی و نیز آرایه نمایی بدیداورندگان و ناشران، ... در حد بضاعت محدود خود طی یادداشت هایی به مشکلات نشر، مسائل قانونی، اخبار حرفه ای و بررسی کتابها نیز می پردازد.

شماره نخست این ماهنامه که همزمان با هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران (آماده و منتشر شده است دربردارنده اطلاعات کتب منتشره در مهر ماه ۱۳۷۶ است و همچون هر گام نخست، آکنده از ضعفها و کاستیهاست. ضمن پوشش صمیمانه بابت این کاستیها، شما سروران ارجمند نویسندگان، شاعران، مترجمان، ویراستاران، تصویرگران، منتقدان، ناشران، کتابفروشان، کتابداران، مربیان، معلمان، کارشناسان مسائل فرهنگی و پدران و مادران را که قلبتان برای تعالی و بهبود مسائل فرهنگی نونهالان دلبند سرزمینمان می تپد فرا می خوانیم که با ارسال پیشنهادها، انتقادات، نکته ها و نوشته های خود همکارانتان را در این راه دشوار، همراهی فرمایید. □

در انتظار شما



سخنرانی مصطفی رحماندوست درباره وضعیت کتاب کودک در ۲ سال گذشته

قصه های ما با تمامی بچه های دنیا حرف می زند

به نویسندگان نمی توانند بگویند نویسنده

است. پس کتاب می تواند کالایی تجاری باشد. فرهنگی هم هست. چون نابترین وسیله فرهنگی است. سیاسی هم هست. چرا که تحت تاثیر تنشها، عوامل اجتماعی و مسائل مختلفی که در هر جامعه ای به وجود می آید، اولین چیزی که مورد هجوم قرار می گیرد کتاب است. به بقیه در صفحه ۳

کتاب کالای تجاری هم هست. به این معنا که کاغذ و چاپ و نقاشی و هزینه های اقتصادی دارد؛ و کسی که این هزینه ها را می پردازد در انتظار دریافت سود است. کسی که برای نوشتن، وقت می گذارد کسی که برای تصویر کشیدن وقت می گذارد کسی که برای چاپ سرمایه گذاری می کند، در انتظار سود

من فکر می کردم شنوندگان امروز، ناشران و نویسندگان هستند و می توانم گلایه ها و درد دلم را برایشان بازگو کنم. اما مثل اینکه باید مقداری رنگ حرفهایم را عوض کنم. به خصوص که در میان شنوندگان نوجوانان را می بینم. به هر حال، امروز سخن گفتن کمی برای من دشوار است. من میهمان یکی از دفاتر وزارت ارشاد هستم و با وجود این می خواهم در مخالفت با وزارت ارشاد حرف بزنم. یا می گویند نمک خوردن و نمکدان شکستن است یا می گذارند به این حساب که کسی که ۲۵ سال است لنگ لنگان دنبال بچه های این سرزمین می دود حق دارد که کمی هم چنین صحبت هایی کند.

می دانید که کتاب فرآیندی است اقتصادی، سیاسی، فرهنگی. نه به تنهایی فرهنگی است و نه به تنهایی سیاسی یا اقتصادی. زمانی یکی از وزرای ارشاد می خواست تصمیمی بر ضد ناشران بگیرد. من به ایشان گفتم که تاجر پیشه ترین ناشر هم قابل احترام است. چرا که اگر تاجر است به دنبال تجارت کتاب است. می توانست دنبال کارهای تجاری دیگر برود. این حرف باعث شد که آن تصمیم گرفته نشود.



قصه‌های ما با تمامی بچه‌های دنیا حرف می‌زند

تصویر به اندازه کتاب نمی‌توان حمله کرد. شما می‌توانید هر چه می‌خواهید بکشید. می‌توانید هر نقاشی را بخرید. ولی هر کتابی که بخواهید نمی‌توانید بخرید. چون به نقاش نمی‌توانند بگویند نکش. به نویسنده نمی‌توانند بگویند ننویس. اما به چاپخانه‌دار می‌توانند بگویند که چاپ نکن. به ناشر می‌توانند بگویند که منتشر نکن. کلام وسیله فرهنگی است. زمانی من از مدیریت مجلات رشد استعفا داده و در خانه بودم. آقای خاتمی، رئیس جمهور، آن زمان وزیر ارشاد بودند، زنگ زدند که چرا در خانه نشسته‌اید؟ گفتم: می‌خواهم کارهایی انجام بدهم. گفتند: بیا در وزارت ارشاد این کارها را انجام بده. گفتم: من دلم می‌خواهد کتاب قصه ایران را بین المللی کنم. گفتند: بیا ما امکانات در اختیار می‌گذاریم. کار بکن. تا زمانی که ایشان آنجا بودند، این اختیارات نیز بود. اعتقاد من این بود که کتاب قصه ایران ظرفیت بین المللی شدن را دارد. این نه شعار و نه ژست سیاسی است. دیگر این ژستها را نمی‌شود خیلی جاها گرفت. وقتی که کتاب من خارج از کشور رفت و قابل رقابت نبود، به من می‌خندند. دیگر نیازی نیست که من ژست بگیرم. ولی من در محافل بین المللی این ژست را می‌گرفتم و این ادعا را می‌کردم که کتاب قصه ایران ظرفیت بین المللی شدن را دارد. به دلیل اینکه موضوعهای ما برگرفته از ادبیات کلاسیک و متون قدیمی هستند. دوم اینکه نقاشیهای ما برگرفته از نقاشی قدیمی و مینیاتور و نقاشی قهوه‌خانه‌ای بود که در سطح بین المللی قابل عرضه بود. موضوع خوب، نقاشی خوب؛ فقط تنها چیزی که ما کم داشتیم مواد چاپی خوب بود؛ کاغذهای ضخیم و جلدهای خوب. اگر کتابهای خارجی را با کتابهای ایرانی، مقایسه کنید می‌بینید که کتاب خارجی خیلی قشنگ است. کتاب خارجی خیلی محکم و خوب و شیک چاپ شده است. ولی وقتی می‌خوانید و تمام می‌شود می‌گویید: خب، که چی؟ حداقل پنجاه درصد کتابهای قصه ایرانی آرامش می‌دهد یا هیجان ایجاد می‌کند، عاطفه را تحریک می‌کند، خیال ایجاد می‌کند.

در آن زمان که این همه ادعا درباره ادبیات کودکان داشتیم، میزان نشر این کتب در ایران تقریباً ۵۰ درصد تألیف و ۵۰ درصد ترجمه بود. نصف کتابهایی که برای کودکان منتشر می‌شد کتابهای تألیفی و نیمی دیگر ترجمه بود. قبل از انقلاب و اوایل انقلاب ما با آمار ۹۲٪ ترجمه در مقابل ۸٪ تألیف روبه‌رو بودیم. بعد به ۷۰٪ تألیف و ۳۰٪ ترجمه رسیدیم. اما معلوم بود که این حرکت پاندولی است که به آن طرف رفته است و دو مرتبه به این طرف بر می‌گردد. حالت عادی آن بود که ۵۰٪ تألیف و ۵۰٪ ترجمه داشته باشیم. وزارت ارشاد

هم اجازه نمی‌داد که ناشر خیلی کتاب ترجمه چاپ بکند. مواظب بود که تعدادی تألیفی هم در میان آثارش داشته باشد.

در آن روزگار اگر کتاب کودکی از نویسنده موفق چاپ می‌شد، تیراژش ۵۰۰۰۰ نسخه و قیمت متوسط آن ۲۰ تومان بود. امروز که من خدمت شما هشتم تیراژ متوسط نویسندگان موفق ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ نسخه و قیمت متوسط کتاب ۲۰۰ تومان است؛ یعنی تیراژ ۱/۱۰ شده، قیمت ۱۰ برابر شده است. فاجعه کتاب کودک فقط در قیمت و تیراژ نیست. بازار کتاب کودک پر است از کتابهای کار تونی، کتابهای بازاری، کتابهای کمک آموزشی. بچه شما کتاب را به عنوان یک وسیله فرهنگی، تربیتی نمی‌خرد. بلکه همین‌طور که رد



کتاب قصه ایران می‌تواند جهانی باشد

می‌شود و می‌گوید: «مادر، شکلات.» می‌بیند که یک چیزی هم از این دکه روزنامه فروشی اویزان شده است، می‌گوید: ماما، کتاب.

آن زمان که وضعیت کتاب آن‌گونه بود، به این گونه کتابها در ارشاد می‌گفتند «کتابهای پولساز». به ناشری که ده عنوان کتاب خوب منتشر کرده بود اجازه می‌دادند یک کتاب پولساز هم منتشر کنند. چرا که فرهنگ بر پول ارجحیت داشت. امروز متأسفانه در جایی ایستاده‌ایم که وضعیت ما چنین نیست، چرا؟ دو دلیل عمده دارد. این دو دلیل را می‌گویم.

زمانی به یکی از این مسئولان گفتم که در سال ۱۹۹۶ دولت فرانسه چهل میلیارد فرانک یارانه فرهنگی مستقیماً داد. حالا چرا می‌گویم مستقیماً؟ الان اگر شما بخواهید کتاب یا مجله به خارج از کشور یا شهر دیگر پست کنید، قیمت پستش از قیمت خود کالا گرانتر می‌شود. این تنها در اینجاست. در هیچ کشور دیگری پست مطبوعات این قدر گران نیست. نه اینکه پست ارزان تمام می‌شود؛ نه پست واقعا گران تمام می‌شود ولی دولت پذیرفته است غیر مستقیم پول آن را بپردازد تا کتاب زودتر این سو و آن سو بگردد. یک کتابخانه پستی در تهران راه افتاد که به همین دلیل کارش نگرفت. دولتی هم بود. ولی نگرفت. دولت فرانسه چهل میلیارد فرانک یارانه فرهنگی

داد؛ در حالی که تمام صادرات فرهنگی‌اش ده میلیارد فرانک بود. پولی که می‌دهد برای به دست آوردن پول نیست. حاصلش چیست؟ حاصلش این است که اگر شما به فرانسه رفته باشید، می‌بینید که مردمش حاضر نیستند به انگلیسی یا آلمانی صحبت کنند؛ در حالی که بلد هستند. حاصلش این است که در مجلس تصمیم می‌گیرند که کلمات غیر فرانسوی از سر در همه جا برداشته شود؛ و پیروز هم می‌شوند. حاصلش این است که هر فروشنده‌ای هم در حد یک فوق دیپلم از ادبیات کشورش اطلاع دارد و آثار کلاسیک را خوانده است. چرا؟ چون برای خودش هویت فرهنگی قایل است برای حفظ این هویت خرج کرده است و در دراز مدت هم سودش را می‌گیرد.

وقتی این یارانه‌ها برداشته شد، یک مرتبه کاغذ، فیلم و زینک گران شد. خرجهای دیگر بالا رفت. اگر به من نویسنده می‌گفتند: بیا با ده یا دوازده درصد کار کن، دیگر کار نمی‌کردم. می‌گفتم: پانزده یا بیست درصد می‌خواهم. آن وقت نوشتن کتاب با تیراژ ۵۰۰۰۰ نسخه که ۲۰ تومان فروش می‌رفت، می‌توانست منجر به این ژست شود که بچه می‌شود با درآمد نویسنده زندگی کرد. این وضع جوروی شد که ده سال بعد من نمی‌توانستم بگویم که با نویسنده می‌شود زندگی کرد. ناشر هم همین‌طور. ناشر هم که قبلاً با افتخار می‌رفت و کاغذ می‌گرفت و کتاب چاپ می‌کرد، مجبور شد مقداری از سهمیه کاغذش را بفروشد. چاره‌ای هم نداشت. مجبور شد کاغذش را رد و بدل کند؛ تیراژ را جابه‌جا کند. آخرش هم مجبور شد بگوید که این کالا باید ۲۵۰ تومان فروش برود تا سود بکند. متأسفانه این اولین و محکمترین ضربه‌ای بود که به ادبیات کودک زده شد؛ در حالی که می‌دانید که جیب بچه‌های ما خیلی کوچک است. ای کاش بچه‌ها توان مالی داشتند تا از پول توجیبی خود برای خود کتاب بخرند. به پدر و مادر ما هم که مراجعه می‌کنند آنها ارزانترین کتاب را برایشان می‌خرند نه بهترین را.

به تدریج کتاب فرهنگ‌ساز جای خود را به کتاب ترجمه داد. چرا؟ چون کتاب ترجمه، نقاشی نمی‌خواست؛ حق‌الترجمه نمی‌خواست؛ هزینه کمتری می‌خواست؛ و برای ناشر ارزانتر تمام می‌شد. ناشر می‌توانست کتاب را ارزانتر تولید کند و بهتر بفروشد. وضع به همین جا خاتمه پیدا نکرد. ناشر مجبور بود که کار تألیفی هم بکند. لذا بازار پر از کتابهای بازنویسی شد. چند نوع کتاب عمو زنجیرباف، کدو قلقله زن، کک به تنور در بازار موجود باشد خوب است؟ چرا این کتابها فروش می‌رود؟ چون شما دوست دارید.

اتل مثل توتوله گاو حسن چه جوهره نه شیر داره نه پستون شیرشو بردن هندستون همه بلد هستند. کافی است اسم چیزی را اتل مثل توتوله بگذارند تا دل شما تکان بخورد. این ارتباط نوستالوژیک شما با گذشته است. شما هستید که این کتابها را برای بچه‌هایتان می‌خرید؛ و اغلب این کتابها دارای نثر بسیار بد و غیر کودکانه و گاه نقاشیهای وحشتناک است که از نظر روان‌شناسی تأثیرات منفی دارد

ما در آن دوره ده دوازده ساله بعد از انقلاب، به نکات دیگری هم رسیدیم؛ مثلاً نمایشگاه تصویرگران کتاب کودک و نوجوان در ایران سه بار به فاصله دو سال برگزار شد. این نمایشگاه بین‌المللی بود. ما کارهایی کردیم و به نکاتی رسیدیم و دستاوردهایی در گذشته داشتیم که متأسفانه متوقف شد. خوشبختانه مجلات ما دچار این بحران نشد. مجلات کودکان وضع بهتری دارند.

رئیس اداره ویژه کتاب می‌گفت این ۱۸٪ همه‌اش رشد نبوده است. ما اصرار کردیم که همه باید کارشان را به ثبت برسانند و اجازه چاپ بگیرند. خیلی از کتابهایی که قبلاً چاپ می‌شد و ثبت نمی‌شد حالا ثبت می‌شود. همین موضوع آمار را بالا برده است.

آمار کتاب فرهنگ‌ساز بسیار پایین است. اما آمار کتاب پول‌ساز بسیار بالاست. چقدر شما کتاب کارتونی می‌بینید؟! سال گذشته حدود ۴۵ عنوان کتاب کارتونی چاپ شد. آیا این کتابهای کارتونی فرهنگ‌ساز است؟ چقدر کتاب کمک آموزشی چاپ شده است که کمک کند بچه راهش را به دانشگاه باز کند؛ در حالی که بچه باید بچگی‌اش را بکند. چقدر کتاب بازنویسی شده است؟!

حدود سه سال پیش به یکی از دوستان پیشنهاد کردم که در بازنویسی افسانه‌ها کار جدیدی بکنیم که فردا در پیشگاه تاریخ ادبیات محکوم نباشیم و بگوییم که حرکت جدیدی کرده‌ایم. بر این اساس شروع به خواندن افسانه‌ها کردم. درخت افسانه کشیدم و ریشه‌هایش را پیدا کردم. براساس برداشتی که داشتم، فکر می‌کردم و فکر می‌کنم که قصه‌گویان ما با بیانی آهنگین این قصه را گفته‌اند. شاگردان من در دانشکده تحقیق کردند و به این نتیجه رسیدند که باید زبان افسانه‌ها آهنگین باشد و شروع کردند به بازنویسی آهنگین افسانه‌ها.

به وضعیت بد اقتصادی کتاب در دو سال اخیر سانسور سیاه هم اضافه شد. سانسور سیاه اعمال سلیقه فردی در انتشار کتاب است. شورای فرهنگ عمومی برای هدایت ادبیات کودکان برنامه‌ریزی کرد. صاحب‌نظران این‌نامه‌ای نوشتند که در اختیار ناشر و نویسنده قرار گرفت؛ مثلاً می‌گفتند نوشتن چه چیز آزاد است یا در موضوع کتاب پذیرش مظلومیت نباشد. در بعضی از کتابهایی که آمریکاییها نوشته‌اند خواسته‌اند بگویند که آمریکا برتر است و همه جهان‌نیان باید این را بپذیرند. به این کتاب در ایران اجازه انتشار نمی‌دهند. در تمامی دنیا نوعی تمیزی بر کتاب وجود دارد؛ به خصوص در ادبیات کودکان. حتی آزاداندیشان دنیا هم معتقد هستند که چون کودک قدرت انتخاب ندارد، و همه پدر و مادرها هم متخصص تعلیم و تربیت نیستند بجاست که عده‌ای متخصص درباره کتاب کودکان اظهار نظر بکنند. بنابر تحقیق من در استرالیا در عرض ده سال رشد چشمگیری در ادبیات کودکان دیده شده است. چرا؟ چون چند نفر متخصص شناخته شده از طرف دولت موظف شدند که کتابها را بخوانند. تیراژ هر کتابی که آنها مهر بزنند از ۱۰ هزار نسخه مثلاً ۱۰۰ هزار نسخه می‌شود مهر اطمینان است. مهر استاندارد است. مردم سراغ این مهر می‌روند. در کشور ما هم چنین بود اما

یک دفعه با اعمال فشار بر وزارت ارشاد جو سانسور و اختناق بر این وزارتخانه حاکم شد و کار به جایی رسید که یک نفر را به این کار گماردند که نه کتاب کودک سرش می‌شد، و نه ادبیات کودکان می‌دانست، و نه دغدغه‌ای داشت که بچه‌ها چه خواهند شد. او گفت: سر همه زنها روسری بگذارید، چه کارتون، چه عکس. اگر بحث شرعی هم با او می‌کردیم و می‌گفتیم حضرت امام رحمه‌الله‌علیه در رساله خود درباره عکس زن این‌جور می‌گویند، می‌گفت: من این‌جور می‌گویم. الان دغدغه وزارت ارشاد این نیست که کتابی که چاپ می‌شود لائیس را رواج می‌دهد یا نه؛ گرچه باید باشد. حتی این نیست که این کتاب ریشه در کجا دارد. دغدغه‌اش این است که رعایت ظاهر شده باشد؛ یعنی قشری‌گری. حاصل کار چه شده است؟ رقص قورباغه‌ها ممنوع می‌شود رقص ممنوع می‌شود؛ حتی اگر رقص قورباغه و در یک شعر باشد. من نویسنده‌ای را می‌شناسم که ۲۸ مورد از کتابش اشکال گرفته و گفته‌اند غیر قابل چاپ است. این نویسنده با همین مسئولان میزبانی وزارت ارشاد صحبت کرده است. هر ۲۸ مورد را قبول کرده‌اند و گفته‌اند چاپ شود. این یعنی چه؟ یعنی اینکه در کشور و در وزارت ارشاد به خصوص در دو سال اخیر هیچ قاعده‌ای برای تمیزی وجود ندارد. من معتقدم که به خصوص در زمینه کتابهای کودکان باید نویسنده و ناشر را هدایت کنیم. در گذشته می‌گفتند: آقای ناشر، این نقاشی خوب نیست؛ بازاری است. برو با یک نقاش خوب کار کن. از آن طرف سمینار تصویرگران می‌گذاشتند. نقاشی خوب مطرح می‌شد و از آن طرف نقاشها هم در محافل بین‌المللی شرکت می‌کردند و آگاهی به دست می‌آوردند. می‌گفتند: آقای ناشر، نثر این کتاب کودکان نیست. از آن طرف در سمینار ادبیات کودکان برای نثر بحث می‌شد. در نتیجه سطح نشر بالا می‌آمد. سطح سلیقه بچه‌های من و شما هم که این کتاب را می‌خوانند بالا می‌آمد.

من کتاب کارتونی دارم به نام «دختر کبریت فروش» که سر دختر کبریت فروش بیچاره مقننه کرده‌اند. ناشر دیگری که آشنا بود، همین دختر کبریت فروش را به زبان ترکی منتشر کرد: «کبریت چی قر» هر دوی آنها را دارم. او چون آشنا بوده توانسته است در ببرد. سر آن روسری نکرده‌اند. اینها را دارم. اگر یک زمانی دادگاهی تشکیل شد، من همه اینها را رو می‌کنم. به نظر من این نوع سانسور و این نوع تفکر، فکر کردن به اینکه چه نوع سانسوری می‌تواند کارساز و مؤثر باشد، کوتاه‌بینی است. چون دور، دور چنین سانسوری نیست. وقتی که کتاب را می‌شود با فلاپی کامپیوتری جایه جا کرد و برد و خواند، و قیمت فلاپی کامپیوتری ارزانتر از کتابی است که با این ترتیب می‌خواهند در اختیار ما بگذارند، مسلم بدانید که دور، دور چنین چیزی نیست. امیدوارم با تغییراتی که در نظام وزارتخانه‌ها داده می‌شود، چنین سانسور سیاهی که طی دو سال اخیر بر کتابهای کودکان ما حاکم شده است از بین برود. تصویرگری دیگر اصلاً مطرح نیست که آیا این تصویر ایرانی است یا نه؟ آیا این نثر فارسی است یا نه؟ این شعر فارسی است یا نه؟ چون او که آنجا نشسته و بررسی

می‌کند، این قدر سواد ندارد که نثر کودکانه را از غیر کودکانه و نقاشی درست را از نقاشی نادرست تشخیص بدهد. فقط نشسته است که چیزی از این چیزهایی که گفتم را درست کند. حالا که بعضی از کتابهای ادبیات کلاسیک را که برای بچه‌ها نوشته‌اند می‌خوانم، می‌گویم خدایا نکنند در دنیا یک بار دیگر ترجمه شود و بفهمند ما از چه کتابی این را ترجمه کرده بودیم. چرا که اصلاً معنی و مفهوم خودش را از دست داده است. اگر شکسپیر، شکسپیر شده به دلیل تمام ابعاد موجود در آثارش است. اگر بنده با سلیقه خودم آدمم و ده تایی آن را از بین بردم، اگر چاپ نشود بهتر از این است که چاپ بشود.

اخیراً که من به چند ناشر مراجعه کردم بعضیها ابا داشتند که اتفاقاتی که برایشان افتاده است بگویند. می‌ترسیدند فردا گریانشان را بگیرد حالا اگر فردا کتابی از رحماندوست منتشر نشد، می‌دانید که اینجا از این حرفها زده بود و وزارت ارشاد جلو کارش را گرفته است. ان‌شاءالله که این جور نباشد. اخیراً وزارت ارشاد یک دستورالعمل کاملاً انقلابی صادر کرده است که دیگر کتاب ترجمه چاپ نشود. در مقابل هر پنج جلد تألیف فقط یک جلد ترجمه منتشر شود.

بله. آدمی که گفتم نمی‌فهمد اوضاع از چه قرار است، حالا می‌خواهد آن خرابکاری را درست بکند که فرهنگ بومی رشد بکند. در حالی که هر چیزی یک ظرفیتی دارد. تا اندازه‌ای می‌شود یک باری را بلند کرد. مهره‌های کمر، قدرت بدنی بنده، وزنه، در هم ضرب می‌شود، می‌شود مقدار وزنه‌ای که بنده می‌توانم بلند کنم. بنده عرض کردم که قبلاً به دلیل حاکمیت نظام شاهنشاهی و غربزدگی ۹۲٪ ترجمه داشتیم. اوایل انقلاب به دلیل گریز از این قضیه به ۷۰٪ تألیف در مقابل ۳۰٪ ترجمه رسیدیم. در دوره شکوفایی ادبیات کودکان، بنده در مقام کسی که ۲۵ سال است دنبال بچه‌های شما می‌دوم، خوشحال بودم که پنجاه درصد تألیف و پنجاه درصد ترجمه داریم. حالا تألیف باید صد درصد باشد. حاصلش چه می‌شود؟ حاصلش این می‌شود که ناشر باز می‌رود ده کتاب بازار پسند را الکی روی هم سوار می‌کند تا یک کتاب پولساز منتشر کند. نه آن پنج تایی که به عنوان تألیف آمده است حکایت از ظرفیت ادبیات کودکان قابل افتخار کشور ما دارد و نه یک ترجمه‌اش.

نمی‌دانم چه بگویم کاش بچه‌ها اینجا بودند و به آنان می‌گفتم: شما که گناهی ندارید دستتان را به آسمان بلند کنید و بگویید: خدایا، به خاطر آینده ما هم که شده به این مسئولان فرهنگی کشور ما عقل بده؛ و در حدی آنان را روشن بکن که به فکر بچه‌های خودشان باشند. وگرنه ما نویسنده‌ها اگر توانستیم کتاب چاپ کنیم، باز نویسنده‌های ممنوع القلم می‌شویم. هنر نویسندگی مان برجامی ماند. یک پیکان داریم که با آن مسافرگشی بکنیم. اما بچه‌هایی که می‌خواهند این کشور را در مقابل ابرقدرتها نگهداری بکنند و از این کشور و از کیان فرهنگی این سرزمین دفاع بکنند باید ریشه در ادبیات و فرهنگ پرقدرتی داشته باشند که آن چیزی که بنده می‌بینم نیست. □